

قتل فجیع افشارطوس

(۲)

ادامه قسمت (۱) قتل فجیع افشارطوس:

۲- گروهی عقیده داشتند که توطئه‌هایی علیه دولت می‌شود که درباره کارگردانان این توطئه اطلاعاتی به رئیس شهربانی داده شده و مشارالیه درصدد تکمیل اطلاعات خود بوده و می‌خواسته است که توطئه‌کنندگان را غافلگیر نماید و آن اشخاص متوجه شده‌اند و برای پیش‌گیری مشارالیه را دستگیر کرده‌اند.

۳- عده‌ای از طرفداران دولت نیز معتقد بودند که مخالفان دولت رئیس شهربانی را برده‌اند تا در دنیا این خبر منعکس شود و در نتیجه اوضاع داخلی ایران را متزلزل جلوه داده و آن را دلیل عدم امنیت در ایران قلمداد نمایند.

مطبوعات انگلیسی ربودن افشار طوس را دلیل ضعف حکومت ایران دانستند و از شجاعت مخالفان دکتر مصدق و اینگونه ضربه‌زدن‌ها ستایش کردند و فعالیت‌هایشان را «عمل خیره» و «صلاح مملکت» نامیدند روزنامه «فرانس سوار» نوشت که «مخالفین دولت مصدق برای مرعوب کردن حکومت، رئیس پلیس او را به طرز شگفت‌آوری دزدیده‌اند... ولی دکتر مصدق بی‌درنگ و با کمال خونسردی حاکم نظامی خود را به ریاست شهربانی منصوب کرد و برای جستجوی رئیس سابق شهربانی دستورات مؤکدی صادر نمود.

روزنامه «لوموند» نیز «گم‌شدن رئیس شهربانی را یک عمل عجیب نامیده و نوشته بود «کسانی که عمیقاً به جریان‌ات روز می‌نگرند معتقدند که ربودن افشار طوس صددرصد رنگ سیاسی دارد و مخالفان حکومت برای تضعیف دولت دکتر مصدق و برای وانمود کردن یک محیط پر هرج و مرج داخلی به دنیا مبادرت به چنین عملی کرده‌اند» حال آن که حقیقت مسئله پیچیده‌تر از اینگونه اظهارنظرها بود زیرا صرف‌نظر از این که «سرتیپ افشار طوس در حادثه ۱۹ اسفند و نجات یافتن دکتر مصدق از مرگ مؤثر بوده و در می‌تینگ ۲۷ فروردین هم با در دست داشتن قدرت نظامی و انتظامی به دکتر مصدق وفادار ماند و اشارات خارجی نیز در این کار وجود داشت.

روز سوم حادثه پنجشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲

در این روز معلوم شد که پلیس و مأموران در همان روز اول حادثه انگوی توطئه را کشف کرده بودند منتهی به جهت عدم آگاهی جنایت‌کاران از افشای آن خودداری نموده‌اند. کلید این کشف همه سه کلمه «حسین تلفن دارد» بوده که راهنمای مأمورین شده است زیرا ۱- شاگرد بقائی خیابان خانقاه گفته بود یک افسر بلند قد به دکان، آمد و پرسید منزل حسین... کجاست و من گفتم نمی‌دانم. ۲- شوهر تیمسار افشار طوس در بازجویی خود اظهار داشته بود که تیمسار وقتی می‌خواست از اتومبیل پیاده شود به من فرمود تو به کلانتری ۲ برو من تلفن خواهم کرد که به سراغ من بیایی و این جمله نیز مأموران را متوجه ساخت که رئیس شهربانی به خانه‌ای می‌رفته که در آنجا تلفن داشته‌اند. بنابراین مأمورین تحقیق پس از مطالعه این دو مطلب به اشاره دکتر غلامحسین صدیقی، وزیر کشور بی‌درنگ به شماره تلفن‌هایی که در ناحیه خیابان خانقاه وجود دارد مراجعه می‌کنند و معلوم می‌شود که در این خیابان فقط حسین خطیبی است که خانه‌اش تلفن دارد و این مطلب را وقتی به دکتر مصدق می‌گویند ایشان پاسخ می‌دهد بله؛ افشار طوس به من می‌گفت که می‌خواهد به توسط شخصی به نام حسین خطیبی با دکتر بقایی تماس حاصل کند.

در همان روز اول حادثه حدود ساعت ۱۰ شب که در خیابان خانقاه از هیچ جا صدایی به گوش نمی‌رسید. پاره‌ای از کارآگاهان شهربانی با لباس‌های مختلف و قیافه‌های گوناگون در گوشه و کنار رفت و آمد و مواظب چند خانه بوده‌اند و بالاخره هنگامی که مقررات حکومت نظامی اجرا می‌شود یک اتومبیل جیب در اواسط خیابان توقف می‌کند و پنج نفر از آن پیاده می‌شوند و حسین خطیبی و خانواده‌اش را دستگیر می‌نمایند و پس از بازجویی از وی دستور داده می‌شود که سرتیپ نصرالله زاهدی، سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ علی اکبر مژّه و سرهنگ دولو باز داشت شوند و خانه سرلشکر سجازی سرلشکر فضل‌الله زاهدی، هم توسط مأمورین بازرسی می‌شود ولی آن‌ها فرار می‌کنند.

روز چهارم حادثه جمعه ۴ اردیبهشت ۱۳۳۲

در این روز گفته شد که اگر سرلشکر فضل‌الله زاهدی در قتل افشار طوس دست نداشته باشد لااقل از آن اطلاع داشته است و نیز گفته شد که تیمسار افشار طوس در بند عده‌ای از مخالفان دولت زنده است.

روز پنجم حادثه شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۳۲

در این روز گفته شد که اقاییر بیجه هفت‌ساله حسین خطیبی بیش از همه به کشف جرم

کمک کرده است و خدمتکار منزل خطیبی نیز گفته‌های طفل را تأیید کرده است و نیز فاش شد که تیسار افشار طوس ساعت ۹ بعد از ظهر روز دوشنبه وارد منزل خطیبی شده است و درست ۲۷ ساعت پس از غیبت ایشان وقتی که مأمورین وارد خانه خطیبی شده‌اند بوی زنده کلو فورم به مشام مأموران رسیده است.

هنگامی که در آخر روز سه‌شنبه اول اردیبهشت ۱۳۳۲ مأمورین به منزل خطیبی می‌روند. در سالن علاوه بر بوی شدید عطر بوی «کلو فورم» هم به مشام مأمورین می‌رسد و این امر نشان می‌دهد که حدس آنان درست است. مأمورین فوراً کلفت و نوکر و خواهر و مادر خطیبی را به اتفاق کودک هفت‌ساله‌شان برای این که از مادرش جدا نباشد به شهربانی می‌برند و دو پاسبان هم در خانه می‌مانند. موقعی که خطیبی بی‌خبر از همه جا به خانه می‌آید او را دستگیر نموده با خود به شهربانی می‌برند و بی‌درنگ تحقیقات را آغاز می‌نمایند.

حسین خطیبی در آغاز خیلی آرام آشنایی خویش را با افشار طوس انکار نموده و اظهار می‌دارد که در شب حادثه من او را ملاقات نکرده‌ام و آنگاه مأمورین تحقیق به سراغ خدمتکاران او می‌روند اما آن‌ها نیز چیزی نمی‌گویند. در این لحظه مأمورین ناگهان کودک هفت‌ساله را مورد سؤال قرار می‌دهند و کودک می‌گوید که در آن شب مرا برای اولین بار به خانه خاله‌ام بردند و گفتند که ما امشب مهمان داریم. این اظهارات سوءظن مأمورین را شدیدتر کرده کلفت و نوکر خطیبی را شدیداً تهدید می‌کنند تا بالاخره نوکر خطیبی می‌گوید. به ساعت ۹ و بیست دقیقه شب سه‌شنبه تیسار افشار طوس به منزل ما آمد. او را به سالن پذیرایی هدایت کردیم و من چای برایش آوردم و بعد از مدتی سرتیپ مزینی و سرتیپ مزه وارد شدند و به سالن رفتند و پس از یک ساعت افشار طوس را در حالی که بیهوش بود در پتویی پیچیده از خانه خارج کردند و من دیگر از بقیه ماجرا خبری ندارم.

پس از اعترافات نوکر خطیبی بی‌درنگ سرتیپ مزینی و سرتیپ مزه مورد بازجویی قرار می‌گیرند اما بازجویی از این دو نفر به نتیجه نمی‌رسد تا این که ساعت ده صبح روز شنبه راننده اتومبیل سرتیپ مزینی به شهربانی مراجعه و اظهار می‌نماید که می‌خواهم با ارباب خود ملاقات کنم. مأمورین بی‌درنگ او را دستگیر کرده و به وی می‌گویند ارباب تو کلیه مطالب را اقرار نموده و اکنون باید بگویی که افشار طوس در کجاست و گرنه اعدام خواهی شد و راننده سرتیپ مزینی هم مطالب زیر را اقرار می‌نماید.

من چندین بار با اتومبیل، سرتیپ مزینی را به لشکرک برده‌ام. آن‌ها می‌خواستند محل خاصی را انتخاب کنند و بالاخره هم این محل را در وسط کوه‌ها نزدیک غارتلو انتخاب نمودند تا این که شب سه‌شنبه فرا رسید و پس از آمدن سرتیپ افشار طوس به خانه خطیبی سرتیپ مزینی و همدستانش او را با یک دواپی بیهوش کردند و دست و پایش را بستند و بعد به وسیله یک اتومبیل پونتیاک به طرف لشکرک حرکت دادند. اتومبیل سرتیپ مزینی هم در پشت سر اتومبیل پونتیاک در حرکت بود و در ساعت یازده و چند دقیقه به ده‌تلو رسیدیم. قبلاً به دستور عبدالله امیرعلایی چند رأس اسب در محل حاضر کرده بودند و سرتیپ افشار طوس را در حالی که لای پتو بود با اسب به نقطه‌ای که سرتیپ مزینی انتخاب کرده بود حمل کردند و در ارتفاعات دهی که متعلق به عبدالله امیرعلایی بود در غاری نگه داشتند.

روز دوم سرتیپ مزینی با عده‌ای برای مستحفظین افشار طوس آب و نان و وسایل دیگر برد و شخصاً دستوراتی به آن‌ها داد و روز سوم باز هم برای آن‌ها وسایل و غذا برد و این بار دستورات لازم را برای از بین بردن افشار طوس داد و همان شب افشار طوس را در همان غار خفه کردند و مزینی به تهران مراجعت کرد.

بی‌درنگ گروهی از کارآگاهان به اتفاق عده‌ای نظامی به ده مزبور می‌روند و به مجرد ورود سراغ کدخدای ده را می‌گیرند. و پس از بازجویی معلوم می‌شود کسی که دو اسب را حاضر کرده همین شخص است که عباسعلی نام دارد. در ساعت ده شب پنجم حادثه مأموران موفق می‌شوند که از پاره‌ای از متهمین اقرار بگیرند اما با کمال تأسف محل جنازه افشار طوس را ۳۰ ساعت پس از کشته شدن پیدا می‌کنند.

پایان قسمت (۲)

ادامه در قسمت (۳)